



تحلیل زیبایی‌شناسانه شخصیت‌های هنری در دیوان شهریار

زینب بخشیان ^۱، حسین حاجی‌زاده ^{۲*}، ژیلا صراطی ^۳، حسینقلی صیادی ^۴

^۱ گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران. zeynab.bakhshiyani11@gmail.com

^{۲*} (نویسنده مسئول) گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران. hajizadeh@iaushab.ac.ir

^۳ گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران. zh.serati@iaushab.ac.ir

^۴ گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مرند، دانشگاه آزاد اسلامی، مرند، ایران. sayyadi@marandiau.ac.ir

چکیده

بررسی‌های موضوعی رسانه از دیوان شهریار نشانگر اشراف کامل آن مرحوم به تاریخ، مذهب، عرفان هنر، شعر و ادب و رویدادها و شخصیت‌های تأثیرگذار در اعصار مختلف در ایران بوده است. وی در کوتاه‌ترین فرصت‌های به‌دست آمده در قالب یادکردی از این مشاهیر ضمن زنده نگه داشتن نام و یادشان به عملکرد آن‌ها در حوزه فعالیتشان نیز نگاهی ظریف داشته است که نشانگر جامع بودن شخصیت فکری، ادبی و هنری آن مرحوم و مطالعاتش در این زمینه‌ها هست. مسئله پژوهش حاضر بررسی نحوه پرداخت دیوان شهریار به شخصیت‌های هنری است. پژوهش حاضر به روش توصیفی و تحلیلی و با تکیه بر داده‌های منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. یافته‌های پژوهش حاکی از این است که مرحوم شهریار ضمن بیان نام شخصیت‌های هنری و ادبی در دیوانش، به کلیتی از شخصیت هنری و ادبی آن‌ها نیز توجهی درخور تأمل نشان داده است و ما این افراد را در دو گروه با عنوان شخصیت‌های هنری و ادبی به‌صورتی مجزا دسته‌بندی و بررسی شده است.

اهداف پژوهش:

۱. بررسی و تحلیل چهره‌های دینی و هنری در دیوان شهریار.
۲. علل توفیق شهریار در عرصه شعر و شاعری مطالعه دقیق دوایین (دیوان‌ها) شعری.

سؤالات پژوهش:

۱. دیدگاه استاد شهریار نسبت به شخصیت چهره‌های دینی و هنری چیست؟
۲. علل توفیق شهریار در مضمون‌سازی برجسته در دیوان اشعارش چیست؟

اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۴۹

دوره ۲۰

صفحه ۱۵۳ الی ۱۶۷

تاریخ ارسال مقاله: ۱۴۰۰/۰۷/۰۸

تاریخ داوری: ۱۴۰۰/۰۹/۱۷

تاریخ صدور پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۲۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۳/۰۱


کلمات کلیدی

شهریار، شخصیت‌های هنری، شخصیت‌های ادبی، موسیقی، هنر.

ارجاع به این مقاله

بخشیان، زینب، حاجی‌زاده، حسین، صراطی، ژیلا، صیادی، حسینقلی. (۱۴۰۲). تحلیل زیبایی‌شناسانه شخصیت‌های هنری در دیوان شهریار. مطالعات هنر اسلامی، ۲۰(۴۹)، ۱۵۳-۱۶۷.

 dor.net/dor/20.1001.1.1735708.1402.20.49.16.5

 dx.doi.org/10.22034/IAS.2022.24507.1856

مقدمه

یکی از پربرترین بخش‌های موجود در متن دیوان شهریار، بخشی است که او از پنجره نگاه نقادانه و شاعرانه و هنرمندش به مفاخر هنر و ادب نگریسته است. از آنجاکه شهریار از عنفوان جوانی در حلقهٔ اهل هنر و ادب راه یافت و از نزدیک با بسیاری از آن‌ها رابطهٔ دوستانه داشت لذا اطلاعات مفیدی را در این باره ارائه می‌دهد. او با دستگیری ملک‌الشعرای بهار توانست در چنین محافلی خود را معرفی کند و طبع لطیف و روح سلیم شهریار چنان بود که در دل اهل هنر و ادب می‌نشست. شعرهایی که از او به یادگار مانده است، دلنشین اهل هنر و ادب است حشر و نشر مستمری با هنرمندان و ادبا داشت. شهریار در جای‌جای دیوانش یا از باب یادکرد یا تحسین تعریض یا تعزیت و تسلیت‌گویی و اقتال آن از مفاخر هنری و ادبی که یا با آن‌ها حشر و نشر داشته و یا از طریق آثار فاخرشان به آن‌ها ارادت رسانده است، مطالب مفصلی داشته است. البته ذکر این نکته در این مجال خالی از فایده نتواند بود که ذکر خیر و ذکر نام اهل هنر و ادب در دیوان شهریار چنانکه در این پژوهش استخراج شده، بیش از آن بود و لیکن در برخی از آن‌ها یا در حد یک مصراع و یا تک‌بیت و یا در حد صرفاً یک‌بار ذکر نام در کنار نام دیگر بزرگان بود که اگر آن موارد را می‌آوردیم هم نوشته به اطناب می‌گرایید و خارج از حقیقت مورد نظر پژوهش حاضر می‌شد لذا به گفتهٔ نظامی عروضی سمرقندی در این باب که می‌گوید: «دبیر و نویسنده باید در سیاق سخن آن طریق گیرد که الفاظ متابع معانی آید و سخن کوتاه گردد که فصحاء عرب گفته‌اند: خیر الکلام ما قل و دلّ، زیرا که هرگاه که معانی متابع الفاظ افتد سخن دراز شود و کاتب را مکثار خوانند» (نظامی، ۱۳۱۶: ۳۰). وجود این اطلاعات در دیوان شهریار سبب می‌شود تا ضرورت بررسی بیشتر این دیوان برای دستیابی به اطلاعات دقیق از هنرمندان فراهم شود لذا در پژوهش حاضر این موضوع بررسی می‌شود.

چنان یادکردهایی که بدون توجه نقادانه و نکته‌سنجانه شخصیت صاحب هنر و ادب از جانب شهریار باشد نه برای این رساله و نه برای مخاطبان و دوست‌داران شعر شهریار سودمند و قابل استفاده نمی‌بود، بنابراین پس از استخراج همه اسامی و ابیات مربوط به آن‌ها، دوباره در موردشان بازنگری شد و گلچین حاصل این بازنگری اشخاص هنرمند و ادبی، این شد که مرحوم شهریار ضمن بیان نامشان در دیوان خود به کلیتی از شخصیت هنری و ادبی آن‌ها نیز توجهی درخور تأمل و درنگ نشان داده است و این افراد را در دو گروه با عنوان شخصیت‌های هنری و ادبی به‌صورتی مجزا دسته‌بندی شد.

بررسی پیشینهٔ پژوهش حاکی از این است که تاکنون اثر مستقلی با این عنوان به رشتهٔ تحریر درنیامده است. لذا در پژوهش حاضر که به روش توصیفی و تحلیلی و با تکیه بر داده‌های منابع کتابخانه‌ای به رشتهٔ تحریر درآمده است به بررسی این موضوع پرداخته شده است.

۱. اقبال آذر

ابوالحسن معروف به اقبال‌السلطان از اهالی روشانی الوند قزوین بود و نخستین فعالیت‌های هنری‌اش را در حوزهٔ تعزیه‌خوانی شروع کرد. سپس به یادگیری ردیف‌های موسیقی ایرانی پرداخت و به‌عنوان موسیقی‌دان به دربار قاجار

پیوست و به سال ۱۲۹۳ شمسی به همراه جمعی از هنرمندان معاصرش بر تفلیس سفر کرد و کنسرتی اجرا کرد؛ به ضبط صفحه موسیقی اش پرداخت و سپس عمری تلاش در عرضهٔ باروری موسیقی اصیل و فافر ایرانی در تاریخ سوم اسفند ۱۳۴۹ دار فانی را وداع گفت.

اقبال آذر از یاران صمیمی شهریار بود و مرحوم شهریار از فخامت و قدرت آواز صدای او که وقتی صبح در ششگلان اذان می داد طنین صوتش در همه تبریز می پیچید، یاد کرده است. شهریار از این شخصیت با عناوینی چون: «افتخار شرق و غرب»، «صاحب شهری جهانگیر»، «رونق بخش موسیقی ایرانی»، «بلندآوازه»، «سری برای تاج عشق» یاد می کند. در این ابیات در چند جای از دیوانش:

بوالحسن، اقبال آذر، افتخار شرق و غرب
شهرتی دارد جهانگیر و جمالی جاودان
(شهریار، ۱۲۸۱: ۵۶۲/۱)

گرفت رونق از اقبال کار موسیقی
شگفت از گل رویش بهار موسیقی
(همان: ۴۰۴)

شب است و چهچه اقبال سر به عرش افراز
افق شکاف دومرغان قاف در پرواز
(همان: ۵۳۶)

آری اقبال بلند آوازه و کوس و چول
ناگهان پیوست به اردون سلطان الست
(همان: ۴۱۶)

که اشاراتی است سوزناک به رحلت اقبال آذر که فقط به همین بسنده نمی کند، مرحوم شهریار و در سوگ اقبال آذر در دیوان ترکی هم دو جا از وی این سان یاد می کند:

یوکومی چاتیم من ده
اقبال تک آتام الوب
قوی گئدیم ایتیم من ده
قالمیشام یئتیم من ده
(شهریار، ۱۳۷۸: ۲۲۲)

تعلق خاطر شهریار به اقبال از بیت اخیر این بند هویدا است که او را معادل پدرش می داند و مرگ او را معادل با مرگ پدرش می داند که موجب یتیم شدنش شده است و باز در بند دیگری از همین شعر که با عنوان «گوزمون یاشلاری، در رسای ابوالحسن اقبال آذر سروده است می گوید:

اوزوگوم قاشسیز قالدی
آی آمان اقبال گئتدی
چمنیم قوش سیزقالدی
عشق تاجی باش سیز قالدی
(همان)

۲. بهزاد

کمال‌الدین، نقاش و مینیاتورساز مشهور اواخر عهد تیموری و اوایل دوره صفوی (ولادت بین ۸۴۴-۸۵۵) از مردم هرات و شاگرد پیرسید احمد تبریزی است. شاه‌اسماعیل صفوی وی را از هرات به تبریز برد و او تا اوایل سلطنت شاه‌طهماسب اول (۹۳-۹۸۴) حیات داشته و پادشاه اخیر نزد او نقاشی می‌آموخته است.

شهریار از این چهره هنرمند و مشهور عهد صفوی در دیوانش یادکردی نیک دارد، در سه شعر با عناوین «تودیع استاد»، «سروآزاد» و «قصید خزان هنر» که بهتر است از قول وی بشنویم آنچه درباره کمال‌الدین بهزاد گفته است:

وآن نقش زرنگار که در لوح سینه هاست رنگ از رخس پریده که بهزاد می‌رود
(شهریار، ۱۳۸۱: ۲۳۵/۱)

و چه زیباست خطاب بهزاد، ارداتش را می‌رساند، آنجا که می‌گوید:

شعر من شیوه نقاشی توست شهریار از تو و بهزاد از من
(همان)

بی‌شک می‌دانید که نزد اهل فن: «موسیقی وزنی است بی‌سخن، شعر سخنی است موزون و نقاشی شعری است بی‌زبان» (گلی، ۱۳۸۸: ۱۱۳).

و در نهایت می‌گوید:

به درد هفت بهزاد و داغ حسرت فرهاد هنوز زنده ولی در شمار میر منصور
(همان: ۳۵۳)

۳. دلکش

عصمت، عصمت باقرپور پنبه‌فروش، معروف به دلکش در سال ۱۳۰۳ در بابل دیده به جهان گشود. او عصمت بابلی هم نامیده می‌شد. دلکش به سبب صدای پرطنین و تسلطش بر موسیقی و آواز، از معدود خوانندگان مورد قبول شهریار است و شهریار به سابقه نام وی که «دلکش»، «عصمت بابلی» نامیده می‌شود، در «استخر» اشاره می‌کند و می‌گوید:

یا دلکش خانم تهران بخیر آنکه اول بود عصمت بابلی
(همان: ۵۸۸)

در غزلی با عنوان در «جادوی بابل» از او با عناوین و تعبیری چون «جادوی بابل»، «شورافکن»، «ابروکمان»، «گیسو کمند»، «سروگل»، «شمع غرفه کاخ تخیل»، «خرمن»، «آنت صبر و تحمل»، «طوطی من»، می‌چه زیباست با دلکش در این شعر مغازله معاشقه‌ای شاعرانه دارد:

چون می‌زنی به نغمه، بهاری و بلبل
یا بلبل است در شکن غنچه گلی
خود پهلوان به مویه و دستان به زابلی
جمالی دیگرفسانه نیست که جادوی بابلی
آری تو شمع غرفه کاخ تخیلی
تو خرمن گل آفت صبر و تحملی
گلبانگ بلبل است که برخیزد از گلی
تولات و لوت مشتری آسمان جلی
(همان: ۴۰۵)

تا جلوه می‌کنی به چمن سرروی و گلی
شورافکن این ترانه دلکش به لعل توست
ابرو کمان رستم و گیسو کمند زال
از شهریار بابلی و به این جادویی
تا چیست بال همت پروانه خیال
داروی عشق، صبر و تحمل بود ولی
آواز دلنواز تو زان غنچه دهن
او شهریار، همسر ماه و ستاره هاست

۴. سماعی

حبیب یکی از زبده‌ترین و معروف‌ترین نوازندگان ایران بود که به سال ۱۲۸۰ شمسی در تهران دیده به جهان گشود. پدر وی هم از بزرگان موسیقی در عهد ناصری بود. وی در سنین جوانی و تا حدود ده سالگی تسلط کاملی بر نواختن ضرب و سنتور یافت. در سال ۱۳۷۲ به‌عنوان عضو مؤسس در انجمن موسیقی ملی ایران، کنسرت‌هایی برگزار کرد. دوستی دیرینه‌ای با محمدحسین بهجت تبریزی (شهریار) داشت و در نهایت به سال ۱۳۲۵ و در ۴۵ سالگی درگذشت. مرحوم شهریار چنانکه ما بررسی و استخراج کرده‌ایم، در ده بیت از دیوانش به حبیب سماعی و موسیقی‌دانی و برخی ویژگی‌هایش اشاراتی با احترام داشته است که در ادامه تقدیم محضر دوست‌داران شعر شهریار می‌شود.

در غزلی با عنوان «ساز حبیب» می‌گوید:

صدای سوز دل شهریار و ساز حبیب
چه دولتی است به زندانیان خاک نصیب
(همان: ۲۸۱)

و همو در بیتی دگر می‌گوید:

ساز حبیب سعی سماع حضور بود
ای باغبان برس به نهال نجیب خویش
(همان)

در شعر «الهی خون شوی ای دل» باز از این یار دیرین و هنرمندش با غربتی خاص یاد می‌کند:

غروبی زاید از زلفت که دل باشد غریب آنجا
حبیبم با غروبت گو نیلزارد غریب من
(همان)

و در مثنوی «تار جانان» نوای ساز حبیب را باعث اهتزاز روح عاشق می‌داند:

چو به دست حبیب ساز آید روح عاشق در اهتزاز آید
(همان: ۴۷۴)

در شعر «بت لشکری» باز از آشنایی‌اش با حبیب با مسرت یاد می‌کند:

شکر که وصل توام دست داد بزم ادیب است و وصال حبیب
(همان: ۷۲۶/۲)

و باز در جایی دیگر از دیوان می‌گوید:

سماعی از نی داود بین ز مرغ شباهنگ که هم به سوز غمت ساز نغمه طرب آموخت
(همان: ۱۱۷۸)

در شعر «اشک‌های گریزان» از جمع بی‌بدیل حبیب و صبا و بهار چنین یاد می‌کند:

هی صبا رفت و حبیب آمد و چرخید بهار تا همه منظره‌ها شد گل و گلزار به من
(همان: ۱۲۱۶)

و در شعری که مخاطبش، دوست فاضل‌اش «میرزا رضا خان عقیلی» است، می‌گوید:

حبیب وار به سنتور چون گشاید دست بدیع زاده فراموش کند گریلی را
(همان: ۱۲۵۴)

شهریار، مرگ حبیب را آغاز یتیمی سنتور می‌داند و می‌گوید:

سنتور شد یتیم به داغ حبیب خویش بیمار شد ترانه به مرگ طبیب خویش
(همان: ۳۸۶/۱)

۵. صبا

ابوالحسن، موسیقی‌دان معروف و رئیس ارکستر هنرهای زیبا و مؤسس کلاس مخصوص «ویولن صبا»، فرزند کمال‌السلطنه که وی نیز با موسیقی ایرانی و اروپایی آشنایی کامل داشت و فرزندش را برای آموزش موسیقی نزد استادان ایرانی و اروپایی که در جنگ جهانی اول از روسیه به ایران آمده بودند، تشویق کرد و صبا با آموختن و تکامل و چیره‌دستی در موسیقی به ابوالحسن خان صبا شهره شد.

مرحوم دکتر معین می‌نویسد: «وی در ایران راه پیشرفت کامل نمود و روش خاصی جهت نواختن نغمات دلنشین ایرانی با ویولن ابداع کرد» (معین، ۱۳۷۹: ۵/۹۸). صبا به سال ۱۲۸۱ در تهران به دنیا آمده بود و به سال ۱۳۳۶ در حالی که استاد بزرگ موسیقی ایران بود، در شهر تهران بدرود حیات گفت. بویوک نیک‌اندیش در کتاب وزین «در خلوت شهریار» در خصوص نحوه آشنایی شهریار با ابوالحسن خان صبا از طریق شهیار، چنین می‌نویسد: «سید ابوالقاسم

شهیار، همشهری وی و شخصی درباری شیفته و ویژگی‌های او می‌شود. این دوستی تا آخر عمر آن رفیق شفیق فداکار ادامه پیدا می‌کند و در همه حال او این نوجوان غریب را همراهی می‌کند و به شخصیت‌های نامی آن زمان مانند: صبا، حبیب سماعی، استادوزیری، قمرالملوک وزیری، ملک‌الشعراى بهار، عارف قزوینی، اسماعیل امیرخیزی، یگانی، اشتري و زهری معرفی می‌کند» (نیک‌اندیش، ۱۳۷۷: ۱/ ۵۹-۵۸).

پس از شکست عشقی شهیار، دوستی وی با صبا موهبتی است خدادادی برای تسکین آلام عشقی نافرجام. بنابراین «با اشتیاق زیادی که به موسیقی دارد، در مدت کوتاهی سه‌تار را از صبا یاد می‌گیرد و آن را همدم تنهایی خود می‌کند. هنگامی که شعرش با ناله سه‌تارش درهم می‌آمیزد، دل از عارف و عامی می‌برد. اثر عمیق صبا بر روحیه این دانشجوی پزشکی چنان است که در بیشتر اشعارش نامی از وی می‌برد و او را می‌ستاید (همان، ۱/ ۶۰). آری حق با نویسنده «در خلوت شهیار» است، چراکه ما هم در بررسی‌های خویش به نتیجه جالبی رسیدیم و آن اینکه شهیار بیش از همه هنرمندان یا بهتر بگوییم به اندازه همه آنها، از صبا، ابوالحسن خان صبا در دیوانش به احترام یاد کرده است و از او با تعبیری چون «محبوب من»، قاصدی از شهر صبا»، «صبا چون»، «شه بی‌تاج و کمر»، «حق مسلمی بر موسیقی»، «عصارة حیات شهیار»، «ستاره ایران» یاد کرده که در ادامه تمامی این اشعار را مرور خواهیم کرد.

آری به روز موعود تا پشت در دویدم
منظور من نبود و محبوب من صبا بود
(شهیار، ۱۳۸۱: ۲/ ۱۰۹۰)

قاصدی بود که از شهر صبا آمده بود
من هراسان که چه پیغام دهد یار به من
(همان: ۱۲۱۶)

و در بیتی دیگر به تائی دوستان خود صبا و حبیب سماعی در زندگی خود اذعان کرده و می‌گوید:

هی صبا رفت و حبیب آمد و چرخید بهار
تا همه منظره‌ها شد گل و گلزار به من
(همان)

و در بیتی دیگر:

ای منتخب به داغ (صبا چون) چه می‌کنی؟
لیلای من به حسرت مجنون چه می‌کنی
(همان: ۱۲۲۴)

نقص ما بود همه غیبت آقای صبا
بوالحسن خان صبا آن شه بی‌تاج و کمر
(همان: ۷۲۶)

و در مورد حق صبا بر موسیقی ایران نیز چنین می‌سراید:

حق مسلمی است صبا را به موسیقی
جان تو و صبا که تو داری صفا چنین
(همان: ۱۲۶۰)

و در بیتی دیگر نیز به این موضوع اشاره می‌کند:

هم از صبا، ستاره ایران تو را نسب
وان طبع توسنی که اصیلش بود نژاد
(همان: ۱۳۲۴)

جالب است که با بررسی‌های به عمل آمده به این نتیجه رسیدیم که مرحوم شهریار، تعلق خاطر عجیبی به دو دوست از دوستان خود داشت، یکی موسیقی‌دان چون صبا و یکی شاعر چون نیما و چه زیبا این دو را در بیتی چنین نغز می‌نشانند:

چه سال‌ها که چراغم، دو ماه سیما بود
چو مهر و ماه انیسم صبا و نیما بود
(همان: ۱۳۹۷)

و این دو را در گذر زمان وقتی به خاک می‌سپارد، چنین می‌گوید:

دگر از صبا و نیما سخنی توان نگفتن
که سخن به هر دری زد سری از صبا درآورد
(همان: ۱۳۵۸)

شهریار خود بارها اذعان کرده بود که:

سوزی نداشت شعر دل لنگیز شهریار
تا همره ترانه ساز صبا نبود
(همان، ۱/ ۲۳۰)

و در جای دیگر:

سینه کبک و بال سبز قبا
غزل شهریار و ساز صبا
(همان، ۲/ ۸۳۰)

و در جایی از دیوانش می‌گوید:

ترانه غزل شهریار از آن شیواست
که حق صحبت ساز صبا نگه دارد
(همان: ۱/ ۴۴۱)

و او را «یکتانواز عصر» و «میراث موسیقی» می‌دانست:

یکتانواز عصر ما موسیقی صبا
خان ملک بودش خود بوالحسن‌خان شما
(همان: ۴۵۶)

وقتی خبر مرگ وی را می‌شنود می‌گوید:

صبا هم رفت و سوز و ساز خود برد
که گل بودند و کوتاه زندگانی
(همان: ۶۳۳/۱)

و با مرگ صبا، سازش را مرده می‌انگارد:

از گریبان غم و ماتم سنتور حبیب
سر نیاورده برون، ساز صبا می‌میرد
(همان: ۴۸۹)

او تهران بی صبا را بی‌ثمر می‌داند و می‌گوید:

تهران بی صبا ثمرش چیست شهریار
نیما نرفته‌گر سفر یوش می‌کند
(همان: ۴۲۲)

او حتی حین بوسه بر قبر صبا هم دل از او بر نمی‌کند و از طریق مشیری سلامی به دوستانش می‌فرستد:

پس از بوسیدن قبر صبا خواهم مشیری جان
سلام من برد نیما و پژمان و امیری را
(همان، ۱۲۶۶/۲)

او با مرگ صبا، ذوق موسیقی‌اش را هم رفته می‌داند و چنین می‌سراید:

ذوق موسیقی من رفت به همراه صبا
هوش شعر نوم در نفس نیما مرد
(همان: ۱۲۲۰)

و حیات پس از ابوالحسن خان را صبا بی‌لذت می‌داند و می‌گوید:

حیات شهریار را پس از صبا چه لذتی
عصاره چون کشیده شد چه فایده تفاله را
(همان: ۱۲۷۱)

بحق، شهریار، حق شاگردی در محضر ابوالحسن خان صبا را در جای‌جای دیوانش به زیبایی ادا کرده است و در کنار این همه اشارت مستقیم به وی حتی گاه به ابیاتی برمی‌خوریم که شهریار از واژه «صبا» در کنار اشاراتی به باد صبا، ایهامی ریز و ظریف هم به مرحوم صبا دارد که پرداختن بدان‌ها هم خارج از این مجال و هم فرصتی فراخ می‌خواهد.

۶. کمال‌الملک

محمد غفاری منسوب به ابودر غفاری ملقب به کمال‌الملک از اعظم و مفاخر هنر نقاشی ایران زمین است و به سال ۱۲۲۷ شمسی در کاشان دیده به جهان گشود و در نهایت به سال ۱۳۱۹ شمسی در جوار آرامگاه عطار نیشابوری به

خک سپرده شد. «وی مدّت‌ها در کاخ گلستان به تهیّه تابلوهای نفیس پرداخت. کمال‌الملک در سال ۱۳۰۷ به نیشابور رفت و پس از انتقال شهریار به نیشابور شش ماه از ایشان میزبانی نمود» (معین، ۱۳۷۹: ۶ / ۱۶۰۰).

ناصرالدین‌شاه قاجار، لقب «نقاش‌باشی» و «کمال‌الملک» به او داده بود.

اگرچه شهریار چنانکه از شعر در نیشابورش معلوم است، بدترین خاطره‌ها را از نیشابور و اهلس دارد و دل خوشی از آن سال‌ها ندارد، و چنانکه می‌گوید:

ز وطن دور و زیاران مه‌جور	با دلی رنج‌د و جانی رنج‌ور
در دیاری که در او آدم نیست	ورکسی هست مرا همدم نیست
فقر ایشان همه دزد و پستند	اغنیاشان متعدّدی هستند
عده ای اوملی و بابا شملند	آفت مزرع و کور و کچلند...
همه بی مصرف و و الدنگ و لشند	همه چاقو زن و قدّاره کشند...
آن چه من دیدم از این شهر خراب	دشمنت نیز نبیند در خواب

(شهریار، ۱۳۸۱: ۲ / ۷۷۱-۷۷۲)

اما در شهری که شهریار این‌سان از آن و در شعر بلندی سراسر گلایه و شکوه که حدود شاید شصت بیتش هجوبه‌ای بر علیه نیشابور و مردمانش هست اما وقتی با غریبی دیگر چون کمال‌الملک که او نیز اواخر عمر را به روایتی به تبعید و به روایتی به دلخواه در شهر عطار به‌سر می‌برد، آشنا می‌شود و شش ماه محضرش را درک می‌کند، جای تازه می‌یابد و با افتخار نقاشی معاصر ایران هم‌کلام و همدم می‌شود و همین دیدار انگیزه‌ای است شاعرانه او از این فخر عالم نقاشی ایران در شعری بلند با عنوان «زیارت کمال‌الملک» با تعبیری چون «گنج»، «دریایی در سبو»، «دنیايي به کنجی»، «خسروی چسبیده برگلیم»، «گوهری پیچیده در پلاس»، «درخت بیرون»، «کشیده‌ای از آفاق»، «پناهنده به گوشه‌ای»، «دارای صولت شیر»، «شیری خفته در زنجیر»، «در نهایت او را»، «کامل‌الملک» و «کمال‌الملک» خطاب می‌کند و این‌چنین می‌گوید:

در دهی از دهات نیشابور	بسی از جاده تمدن دور
خفته گنجی به فرصت دیدار	گنج خفته است و دولت بیدار
در سبویی نهفته دریایی	یا به گنج خریده دنیایی
خسروی‌برگلیم خسبیده	گوهری در پلاس پیچیده
گرچه گنجی بود خراب آسای	لیک طرف کله فلک فرسای
رخت بیرون کشیده از آفاق	کرده منزل از چومه به چاه محاق
از سوادرسی آمده به ستوه	رخته در آفتاب در پس کوه
از بلای تمدن جانکاه	برده بر وحشیان کوه پناه

حق خدمت کسی ندارد پاس
خود چو رحمت برآن گرفته مقام
مهد عشق است و مهبط انوار
که در این بیشه شیر خفته هنوز
گر چه پیراست باز هم شیر است
راستی با تمام معنی شیر
کامل الملک و کمال الملک
صنعتش را جهان به جان مشتاق
(همان، ۱۳ / ۷۶۱، ۷۶۰)

دیده زان مردمان حق نشناسی
زده خیر به تربت خیام
تا نماید که مدفن عطار
زشت نباشد مجال رو به ویوز
صولت شیر دارد و پیر است
زهی ای شیر خفته در زنجیر
ای به دریای فضل مشحون فلک
صیت صنعت فکنده در آفاق

آری شهریار با این اوصاف از شخصیت بی‌بدیل استاد کمال‌الملک یاد می‌کند و برای این باور صحیح که نقش‌های بی‌جانی که کمال‌الملک بر صفحه کاغذ به قدرت دست و قلم هنر گسترش می‌کشد، در همه‌جای جهان صاحب آوازه‌اند و جان می‌گیرند:

نقش بی‌جان او جهان گیرد گر چه هر نقش بست جان گیرد
(همان: ۷۶۱)

استاد شهریار در دو جای دیگر از دیوانش نیز از این شخصیت هنری یاد کرده است و هر دو در شعری است با عنوان «شب شعر کاشان» که می‌گوید:

سرمشق او مادر شد و نقش کمال‌الملک زاد وز دست بخت این دو تن گسترده شد خوان شما
تنها کمال‌الملک را توفیق معراجی است کو با بال علوی می‌برد تا عرش عنوان شما
(همان، ۱ / ۴۵۶)

۷. وزیر، قمرالملوک

آخرین شخص هنرمند از جرگه هنرمندانی که مرحوم شهریار در دیوانش با نگاهی خاص و با تأکیدی ویژه از شخصیتشان سخن به میان آورده، بانویی هنری و افتخار موسیقی مقامی و سنتی ایران یعنی بانو، قمرالملوک وزیری است که شاید بتوان او را پرآوازه‌ترین بانوی سنتی ایران که عواید کنسرت‌هایش را اغلب به امور خیریه اختصاص می‌داده است. او به سال ۱۲۸۴ شمسی در تاکستان متولد شد و در سال ۱۳۳۸ در گورستان ظهیرالدوله به خاک سپرده شد.

مرحوم شهریار چنانچه در خاطراتش آمده است سخت شیفته دیدار حتی از دور این بانوی خوش‌صدای موسیقی ایرانی این بود که روزی ابوالقاسم شهریار، رفیق و شفیق شهریار او را به ضیافتی می‌برد و مرحوم شهریار می‌گوید: «من باورم

نبود که مرا به ضیافتی که قمرالملوک در آن حضور داشت، راه بدهند. با خود می‌گفتم من کجا و محفلی که قمر در آن می‌درخشد کجا؟ اما شهریار دست مرا گرفت و با خود به آنجا برد» (نیک‌اندیش، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۲۵) سپس شهریار، شهریاری را در اتاقی محبوس می‌کند و از او می‌خواهد تا شعری در شان قمرالملوک نگفته بیرون نخواهد آورد و شهریار از اشتیاق حضور قمر، شعری ماندگار می‌سراید با مطلع:

از کوری چشم فلک امشب قهر اینجاست آری قمر امشب به خدا تا سحر اینجاست
(شهریار، ۱۳۸۱: ۱/ ۲۱۱)

شهریار در این غزل ناب، از قمر با عناوینی چون: «قمری خوشخوان طبیعت»، «نغمه سرا بلبل باغ هنر»، «شمع»، «مهمان عزیز»، «آسایش بی سردردسر» و «بت بیدادگر» یاد می‌کند. به قول مرحوم شهریار: «هر بیت را که می‌خواندم کف می‌زدند و آفرین می‌گفتند و شهریار از شدت شوق و شادی در پوست نمی‌گنجید. وقتی غزل را به پایان رساندم، قمر از میان دو شخصیت سیاسی آن‌روز بلند شد و درحالی‌که حضار به طور ممتد کف می‌زدند، پیش من آمده دست‌هایش را به گردنم حلقه زد و صورتم را بوسید. من که حسرت دیدار او را داشتم، می‌توانی تصور کنی که در آن لحظه چه حالی برایم هست داد؟ بعد گفت که از این به بعد باید تو رو زودزود ببینم و مرا برد به پهلوی خود نشاند، بعدها قمر به من خیلی کمک کرد» (نیک‌اندیش، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۲۷).

بہتر است قمر و سیمای او را در بخشی از شعر شهریار او را در بخشی از شعر شهریار به...

از کوری چشم فلک امشب قمر اینجاست آری قمر امشب به خدا تا سحر اینجاست
آهسته به گوش فلک از بنده بگوئید چشمت ندود این همه یک شب قمر اینجاست
آری قمر آن قمری خوشخوان طبیعت آن نغمه سرا بلبل باغ هنر اینجاست
شمعی که به سویش من جانسوخته از شوق پروانه صفت باز کنم بال و پر اینجاست
تنها نه من از شوق سر از پا نشناسم یک دسته چو من عاشق بی پا و سر اینجاست
مهمان عزیزی که پی دیدن رویش همسایه همه سرکشد از بام و در اینجاست
آسایش امروزه شده درد سر اما امشب دگر آسایش بی درد سر اینجاست
ای عاشق روی قمر ای ایرج ناکام برخیز که باز آن بت بیدادگر اینجاست
(شهریار ۱۳۸۱: ۲۱۱)

که البته بیت آخر، تعریضی است به ایرج‌میرزا که گویا شیفته و عاشق قمرالملوک بود و درباره وی و قمر و بتول، علاقمندان می‌توانند به کتاب ارزشمند «از سیر تا پیاز» نوشته زنده‌یاد دکتر باستانی پاپیری مراجعه کنند.

شع «غروب قمر» که در سوگ قمرالملوک سروده شده است، مجالی دیگر است برای شهریار که ارادت قلبی‌اش را به این ستاره درخشان عالم موسیقی ایران برساند.

وقتی یکی از داستان شهریار، خبر مرگ قمرالملوک را به وی به شکل تلفنی اطلاع می‌دهد، حال شهریار دگرگون می‌شود و اشک بی‌اختیار از چشمه چشمان وی جاری می‌شود و ماحصل آن تغییر حال شعر پرسور «غروب قمر» است که شهریار در آن قمر را «آفتاب با آب و تاب»، «حسن انتخاب»، «چشمه روشنی جمع» و «اعتباربخش احزاب» می‌نامد:

قمر برفت که یک وقت آفتابی بود قمر به تیغ تجلی حجابها بدید غرض توافق فکر قدیم بود و جدید از آن قمر که بدو بود چشمها روشن	چه آفتابی و با وی چه آب و تابی بود در آن زمان که به رخسان زن نقابی بود وز آن میانه قمر حسن انتخابی بود چه گویمت که به دلها چه للتهابی بود (همان، ۱۲۲۵/۲)
--	--

شهریار، قمر را از تأثیرگذاران صاحب سبک موسیقی ایران می‌نامد و می‌گوید:

ردیف سبک قمر مکتبی است در آواز نوای شور دل انگیز او که برمی‌شد	چه مکتبی که به موسیقی انقلابی بود به کام اهل محبت شراب نامی بود (همان، ۱۲۲۵)
---	--

و چه زیبا در وصفش می‌گوید:

قمر در این مختصر نمی‌گنجد بدان مکارم اخلاق گر خطا نکنم	خود از برون به جهان درون حجابی بود هنر برای قمر کار ناصوابی بود (همان، ۱۲۲۶)
---	--

شهریار در نهایت از سخاوت وی می‌گوید:

چه گنج‌ها که درآورد و با فقیران داد	مگر به خرج قمر حدی و حسابی بود (همان)
-------------------------------------	--

و در نهایت به قول شهریار:

جهان سفله قمر نیز پیر کردو بکشت	چنان گذشت که گویی خیال و خوابی بود (همان)
---------------------------------	--

نتیجه‌گیری

آنچه از مطالعه این نوشتار عاید خوانندگان شهریارپژوه می‌شود، عبارت است از: توجه شخصیت‌شناسانه شهریار به اهالی هنر در اکثر زمینه‌های آن و بازتاب تحلیل شخصیت آنان از منظر خودش در دیوان؛ بیان نقدهایی شاعرانه و ظریف

به برخی از آنان در کنار توجه به کلیات شخصیتی و هنرشان؛ تأکید مجدد بر این مهم که خود شهریار علاوه بر اینکه شاعری ماهر و زبردست بود، در چند شاخه هنر چون موسیقی، خطاطی و آوازخوانی دستی بر آتش داشت و نگاهش به هنر و هنرمندان نه از پنجره نگاه یک شاعر صرف، بلکه از منظر یک هنرمند توانمند نیز بوده است. می‌توان در این مقاله و در پژوهش‌هایی از این دست، سیر تحولی و حرکتی کاروان هنر ایران‌زمین را در دیوان شهریارِ ملک سخن به نظاره نشست.



منابع و مأخذ:

کتابها

قرآن

- اخوان ثالث، مهدی. (۱۳۶۹). بدایع و بدعتها و عطا و لقای نیما یوشیج. تهران: نشر بزرگمهر.
- آرین پور، یحیی. (۱۳۸۷). از صبا تا نیما، ج ۳، چاپ نهم، تهران: انتشارات زور.
- براهنی، رضا. (۱۳۷۴). گزارش به نسل بی سن فردا. تهران: نشر مرکز.
- بیهقی، ابوالفضل مجدبن حسین. (۱۳۷۸). تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: چاپ مهارت.
- تمیم‌داری، احمد. (۱۳۷۹). تاریخ ادب پارسی، تهران: مرکز مطالعات فرهنگی.
- ثروتیان، بهروز. (۱۳۸۵). شهریار ملک سخنی، تهران: انتشارات دستان.
- ثرونیان، بهروز. (۱۳۸۲). اندیشه‌های نظامی گنجه‌ای، تبریز: انتشارات آیدین.
- حاکمی، اسماعیلی. (۱۳۷۹). ادبیات معاصر، تهران: انتشارات اساطیر.
- سبکدل، محمدتقی. (۱۳۹۲). ستایش ائمه اطهار در اشعار شهریار، تهران: انتشارات آرمان رشد.
- سپهری، سهراب. (۱۳۷۰). خانه دوست کجاست، با مقدمه استاد صائم کاشانی، تهران: انتشارات اساطیر.
- شادبه، حسین. (۱۳۷۶). ترجمه منظوم حیدر بابایه سلام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- شبستری، شیخ محمود. (۱۳۸۸). گلشن راز، به کوشش شهربانو بهجت، چاپ سوم، تهران: چاپخانه مهارت.
- شتی، علی. (۱۳۷۷). دمی با خیام، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
- شهریار محمدحسین. (۱۳۸۱). دیوان اشعار، بی‌جا: بی‌نا.
- شهریار، محمدحسین. (۱۳۷۸). کلیات اشعار ترکی، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات نگاه.
- طوسی، محمدبن حسن. (۱۴۴۱ق). الامالی، قم: دارالثقافه للطباعة.
- علیزاده، جمشید. (۱۳۷۴). به همین سادگی و زیبایی (یاد و نام استاد شهریار)، تهران: نشر مرکز.
- فریشلر، کورت. (۱۳۴۲). عایشه بعد از پیغمبر، ترجمه ذبیح‌اله منصوری، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- قمی، شیخ عباس. (۱۳۷۴). سفینه‌البحار، ۲ جلد، تهران: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- کلین، محمدبن یعقوب اسحاق. (۱۴۰۷ق). الکافی، جلد ۸، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- گلی، احمد. (۱۳۸۹). بلاغت فارسی، چاپ دوم، تبریز: انتشارات آیدین.
- معین، محمد. (۱۳۷۹). فرهنگ فارسی ۶ جلد، چاپ پانزدهم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- نیک اندیش، بویوک. (۱۳۷۷). در فلوت شهریار، جلد ۳، تبریز: انتشارات آذران.
- وحید دستگردی، حسن. (۱۳۸۱). گنجینه گنجوی، تهران: انتشارات برگ نگار.
- ویرژیل، گئورکنستان. (۱۳۴۶ق). محمد (ص) پیغمبری که از نو باید شناخت، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران: انتشارات امیرکبیر.